

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله در جواب سؤالات بعضی از برادران (۴ سؤال)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على
اعدائهم اجمعين .

و بعد این چند مسئله ای است که بعضی از برادران سؤال نموده بودند
پس هر یک را عنوان مینمایم و در تلو هر یک جوابی عرض میکنم .

سؤال : بفرمایید که خداوند جل شأنه تمام این ملک را سر هم رفته یک
حکمت تمامی خلق فرموده و البته رضای خداوند بر وجود این خلق
محقق است که به همین طورها در دنیا زندگی کنند تا هر وقت خدا
بخواهد و مؤمنین هم مأمورند که همیشه رضای خداوند را بخواهند و
البته خداوند بر وجود فلان کافریا منافق راضی است که در دنیا باشد،
اگر رضای خدا نباشد او در دار دنیا باقی نخواهد بود و مؤمنین هم
میبایست رضای خداوند را بخواهند پس سر اینکه مؤمنین در شرع

مأمورند که دقیقه ای راضی به بقای کافری یا منافقی در دنیا نباشند بیان فرمایید و حال آنکه کفار به رضای خداوند زنده اند و راه میروند.

جواب: عرض میشود که مخلوقات خداوند عالم بر دو قسمند یک قسم ذوات ایشان و یک قسم صفات آن ذوات پس اول خداوند عالم جل شأنه ذوات ایشان را خلق فرمود و بعد صفات ایشان را به واسطه ایشان خلق فرمود و ایشان را مختار و قادر در صفاتشان قرار داد که به هر صفتی و فعلی که از ایشان خواسته بتوانند به اختیار ظاهر شوند و بتوانند ظاهر نشوند و بتوانند عمل کنند و بتوانند ترک کنند. پس قسم اول را در عالم تکوین آفریده و به مشیت تکوینی و رضای تکوینی ایشان را ایجاد فرموده و قسم دوم را در عالم تشریع آفریده و به مشیت تشریعی و رضای تشریعی آن صفات را به واسطه ذوات خلق فرموده و مشیت شرعی خود را مصاحب ایشان میکند نه به طور حتم بلکه به طور اختیار به این طور که اگر بخواهند عمل کنند، به واسطه آن مشیت مصاحبه عمل کنند و اگر بخواهند مخالفت کنند به واسطه آن مشیت مصاحبه مخالفت کنند و این مشیت که در عالم شرع مصاحب خلق گشته غیر از مشیتی است که در عالم تکوین ایجاد ذوات را فرموده چرا که مشیت متعلقه به هر چیزی باید مطابق آن چیز باشد چرا که معقول نیست مخالف از مخالف از جهت خلاف سرزند.

پس مشیت تکوینی خداوند جل شأنه مرضی خدا است به رضای تکوینی و بر یک قسم است، **و ما امرنا الا واحدة**. و اما مشیت تشریعی به اصطلاح خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) بر دو قسم است یکی مشیت محبوبه او و یکی مشیت مبغوضه او و هیچ یک از اقسام این مشیتها ذات خداوند جل شأنه نیستند چرا که مشیت او به هر قسمی که باشد متعلق به خلق میشود و مقترن به آنها میشود و ذات او جل شأنه متعلق و مقترن به خلق نمیشود به ضرورت اسلام و ایمان و اتفاق عقول مستقیمه، و مشیت تکوینی و رضای تکوینی منافات و مخالفتی با مشیت تشریعی و رضای تشریعی ندارد و ممکن است که در عالم تکوین خداوند جل شأنه به رضای تکوینی به امری راضی باشد و در عالم تشریع به رضای تشریعی راضی به آن امر نباشد یا باشد.

و چون یافتی که هیچ یک از اقسام مشیتها ذات خدای سبحانه نیستند چرا که متعددند و ذات او جل شأنه متعدد نیست و یک است، گمان مکن که از برای خداوند عالم مشیتهای متعدده نیست چرا که یافتی که مشیت [متعلقه] به هر چیزی باید مطابق آن چیز باشد. و اگر بگویی که تو گفتی مشیت تکوینی یکی است و آیه مبارکه **و ما امرنا الا واحدة** را شاهد آوردی، میگویم ان شاء الله منافاتی نیست که مشیت در ذات خودش یکی باشد و از برای آن شئون متعدده باشد که به هر شانی متعلق به یک امر خاص شود مثل آنکه زید یکی است و شئون متعدده از برای او است مثل

قیام و قعود و حرکت و سکون و تکلم و سکوت و به هر شأنی کاری میکند. خلاصه ممکن است که در عالم تشریع به رضای تشریعی خداوند عالم راضی به امر تکوینی نباشد و از همین جهت احادیث بسیار در کتابهای معتبره علماء ابرار روایت کرده اند که خداوند عالم جل شأنه نهی فرمود آدم را از خوردن گندم و میخواست که آدم گندم بخورد و اگر خدا نمی خواست که آدم گندم بخورد مشیت آدم بر مشیت خدا غالب نمی شد و نمی توانست که گندم بخورد و خداوند جل شأنه شیطان را امر فرمود به سجده از برای آدم و نمیخواست که شیطان به آدم سجده کند و اگر چنین نبود مشیت شیطان بر مشیت خدا غالب نمیشد و نمی توانست که تمرد کند.

پس از این جور احادیث بفهم که خداوند عالم به هر چیزی که امر میکند راضی است و از هر چیزی که نهی میکند ساخط است و خلق را مختار در عمل کردن و مخالفت کردن آفریده و مشیت خود را به همراه فاعل و تارک میکند و این مشیت، مشیت حتمیه نیست و مصاحب فاعل و تارک است و خداوند از فاعل راضی است و از تارک راضی نیست و بر او ساخط است اگرچه فاعل به خواست او فاعل شده و تارک به خواست او تارک شده و نه هر خواستی مرضی و محبوب او است و میتواند بود که مسخوط او باشد چنان که یافتی و اگر یافتی شک نخواهی داشت که مرضی خداوند جل شأنه امتثال او امر او است و مسخوط او مخالفت

کردن او امر او است و کافر مبعوض و مسخوط خدا است در حال حیات و موت او و در ظاهر و باطن او و مؤمن محبوب خدا است در حال حیات و موت او و در ظاهر و باطن او و مؤمن محبوب خدا است از جمیع جهات به جهت امتثال او و از جمله امتثال ها که کرده راضی نبودن او است که کافری و منافقی در دنیا باشد چنان که خدا راضی نیست که کافر و منافقی در دنیا باشد.

و اگر بگوییم که اگر راضی نیست پس چرا او را در دنیا باقی گذارده میگویم اگر فهمیده بودی آنچه را که گذشت میفهمیدی که چرا او را باقی گذارده و به جهت توضیح عرض میکنم که چون در اصلاّب و ارحام آنها مؤمنین هستند ایشان را باقی گذارده و در وقتی که در اصلاّب و ارحام آنها مؤمنی باقی نماند ایشان را مهلت نخواهد داد چنان که در زمان نوح (علیه السلام) مهلت نداد و خبر داد به نوح که **لن [لا] یلدوا الا فاجراً کفّاراً** و ایشان را به دعای نوح (علیه السلام) هلاک کرد و مؤمن هم اگر به ملاحظه آنکه در اصلاّب ایشان مؤمنین هستند راضی باشد که ایشان در دنیا باشند به جهت وجود مؤمنین، رضای او بر میگردد از برای وجود مؤمنین نه از برای بقاء خود کافرین و این رضا عیب هم ندارد چنان که رضای خداوند هم در باقی گذاردن ایشان بر میگردد به سوی بقاء مؤمنین نه از برای بقاء خود ایشان **ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب مهین** پس مهلت دادن

ایشان خیر خود ایشان نیست بلکه خیر است از برای مؤمنین در اصلاّب ایشان و مهلت ایشان از برای غضب کردن بر ایشان و عذاب کردن ایشان است.

سؤال: عرضی دیگر اینکه اشخاصی که معتقد به ارکان اربعه [ایمان] هستند ولیکن به واسطه آرزو و آمالهای دنیوی تقصیر در شناسایی رکن رابع کرده اند بفرمایید که این اشخاص داخل مؤمنینند یا خیر یا اینکه در عالمی داخلند و در عالمی خارج؟ جواب را بفرمایید.

جواب: اگر کسی معتقد به ارکان اربعه شد مؤمن است در جمیع مراتب و چون معتقد است معلوم است که مجملاً ایشان را شناخته و اگر تقصیر در شناختن هر یک از ارکان کما ینبغی کرده عاصی است نه کافر و این امر اختصاصی به رکن رابع ندارد.

سؤال: عرض دیگر این است که مؤمن موحد چه جوره اشخاصند؟ مقصود از مؤمن که موحد باشد کسی است که لساناً و قلباً معتقد به فضائل آل محمد (علیهم السلام) باشد یا اینکه مقام وحدت مقامی است که لفظ و عقل در آنجا راه ندارد و سیر عالم فؤاد است در آنجا و مقام فهم در وقتی است که شخص خود را به آن مقام برساند؟ اگر به لفظ هم چیزی فهمیده میشود بفرمایید.

جواب: هر کس اقرار به فضائل محمد و آل محمد صلوات الله علیهم دارد و در قلب خود معتقد به آنها است و اطاعت ایشان را بر خود واجب داند و

در اصول دین و فروع دین متمسک به ایشان باشد مؤمن و موحد است بلاشک؛ چیزی که هست این است که از برای ایمان درجات هست و همه مؤمنین و موحدین در یک درجه نیستند چنان که در شأن سلمان و ابی ذر و مقداد (اعلی الله مقامهم) وارد شده که فرمودند از برای ایمان ده درجه است و سلمان در درجه دهم است و ابوذر در درجه نهم است و مقداد در درجه هشتم و اسرار فؤاد و ارکان توحید و آنچه خلق مأمورند که اعتقاد کنند و عمل نمایند جمیعاً از آل محمد (علیهم السلام) بروز کرده و میکند و در غیر ایشان چیزی یافت نمی شود که بتوان گفت که آیا درجات ایمان در ایشان و فضائل ایشان است یا چیزی دیگر است.

و اما اینکه آیا لفظ در مقامات عالیه راه دارد یا نه عرض میکنم که لفظ را از برای اظهار مافی الضمیر خداوند خیر خلق فرموده و مطلبی نیست که از برای آن یک جور لفظی نباشد، مطلبی از توحید خداوند بالاتر نیست و سوره مبارکه **قل هو الله أحد** در شرح آن نازل شده و ظاهر آن سوره همه لفظ است و اینکه از بعضی مردم شنیده اید که میگویند فلان مطلب لفظ ندارد و باید به آن مقام رسید و فهمید الحادی است که در دین خدا کرده اند چون مطالب عظیمه را به جهت متاع دنیا ادعا کردند و جاهل و عاجز از شرح و بیان بودند چون که ادعای ایشان بیجا بود و به مقامی نرسیده بودند این حيله را دام خود کردند که لفظ در مقامی که ما رسیده ایم راه ندارد و باید رفت و به آن مقام رسید و فهمید و هر کس به هر مقامی که

رسیده بیان آن مقام را از برای کسانی که قابل باشند میتواند بکند و کسانی که قابل نیستند که مکلف نیستند و بیانی نمی خواهند .

سؤال : عرض دیگر این است که در جمیع موجودات آیه حق ظاهر است که عبارت از نور وجود آنها باشد و نیست وجودی در ملک مگر اینکه نور وجود او از آل محمد (علیهم السلام) است و اصل و منبع جمیع انوار ایشانند و رجوع هر شیء به اصل او است و آن نور مبارک هم واحد است پس اگر کسی به این قاعده وحدت وجود قائل باشد که قطع نظر از جمیع جهات اشیاء کند و ناظر به آن نور باشد بفرماید که این جور وحدت وجود چه صورت دارد آیا صاحب این اعتقاد داخل در مؤمنین است یا خیر؟ والسلام علی من اتبع الهدی .

جواب : از برای خداوند عالم جل شأنه دو جور آیه است ، آیتی است در تکوین و ایجاد اشیاء و این جور از آیه در همه چیز هست چنان که گفته اید و لکن در تکوین و ایجاد اشیاء خیری و شری و نوری و ظلمتی و کافری و مؤمنی نیست بلکه همه خلق مخلوق او هستند و در مخلوق بودن همه یکسانند و چیزی نیست در عالم تکوین که مخلوق تر از مخلوقی دیگر باشد چنان که نور مخلوق خدا است ظلمت هم مخلوق خدا است و چنان که مؤمن مخلوق خدا است کافر هم مخلوق خدا است و مؤمن مخلوق تر نیست از برای خدا و کافر کمتر مخلوق او نیست پس همه چیز در این عالم که عالم تکوین است امثال امر الهی را که مشیت او است کرده اند

و خداوند همه را به امر «کن» ایجاد فرموده و همه قبول امر او را کرده اند پس بعد از آنکه عرصه ایجاد را به وجود کائنات آراست و همه یکسان در مخلوقیت بودند امری دیگر و مشیت شرعیه خود را در میان خلق جاری فرمود به واسطه برگزیدگان و انبیاء و اولیای خود و در این امر است که شخص موجود به امر اول میتواند امتثال این امر بکند و مؤمن شود و میتواند انکار کند و کافر شود پس در امر اول کافری نیست چرا که کسی خلاف آن امر را نکرده و اگر خلاف کرده بود موجود نشده بود و بسا آنکه در عالم تکوین تعبیر آورده شود که کل اشیاء مؤمنند به ملاحظه اینکه خلافی از ایشان صادر نشده نسبت به امر تکوینی چنان که میفرماید: **کل قد علم صلوته و تسبیحه و میفرماید: یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و در این تسبیح و اطاعت تکوینی فخری از برای چیزی بر چیزی نیست به طوری که یافتی که [کل اشیاء] مخلوقند و هیچ یک مخلوق تر نیستند و لکن در عالمی که رسولی از جانب خدا برخاست و دعوت نمود، هر کس قبول کرد نور وجود در او ظاهر شد و وجود کونی که فخری در آن نبود مستحیل به وجود شرعی شد و هر کس انکار دعوت او را نمود ظلمت ماهیت در او ظاهر شد و وجود کونی در آن ظلمت مستحیل شد و ظلمانی شد چرا که هر ماده ای در بطن هر صورتی مستحیل به آن صورت میشود مثل آنکه ماده سگ که از عناصری است که خبثاتی در آن نیست در صورت سگ خبیث میشود و ماده**

گوسفند که از عناصری است که طیبی در آن نیست در صورت گوسفند طیب میشود و اگر سگ در نمکزار افتاد و صورت سگیت زائل شد و صورت نمکی آمد باز عناصر در ضمن صورت نمک طیب و طاهر می شود پس ایمان موجود به وجود اول معنی ندارد مگر اینکه رسولی دعوت کند و کسی قبول کند و ماده و وجود کونی او در ضمن صورت قبول، طیب و طاهر شود و کفر معنی ندارد مگر آنکه رسولی دعوت کند و کسی انکار او را بکند و ماده و وجود کونی او در ضمن صورت انکار، خبیث و نجس شود پس در کافر نور وجود رسول نیست ابداً بلکه ظلمت کفر خودش در او است، و وجود شرعی است که ممدوح است نه وجود کونی پس در عالم شرع است که میفرمایند: **نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل برّ و اعداؤنا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشه** پس بنابراین چگونه از جهات [کفر] کفار چشم میپوشید و به وجود ایشان نظر میکنید آیا مراد شما از وجود ایشان وجود کونی ایشان است که در وجود کونی شرافتی نیست و وجود کونی نور شرعی ائمه طاهرين (علیهم السلام) نیست و اگر مراد وجود شرعی است که در کافر وجود شرعی که نور باشد نیست و وجود ایشان در شرع انکار ائمه طاهرين است و ظلمت است. پس اگر سخنی هست در وجود مؤمنین است که فرمودند **شیعتنا منا ک شعاع الشمس من الشمس** که آیا میتوان قطع نظر از تعینات ایشان کرد و گفت که یک حقیقت بیش نیست یا نمیتوان گفت؟ و حق

این است که چون شیعیان ایشان آثار ایشان هستند و میرهن است که اثر به رتبه مؤثر نرسد و نور آفتاب به ذات آفتاب نتواند رسید و قیام زید کجا میتواند به رتبه زید برسد آیا نمی بینی که قیام زید نقیض قعود زید است و زید به هر دو می تواند ظاهر شود پس اگر این دو، ذات زید بودند باید زید خودش نقیض خودش باشد و حرکت و سکون را زید احداث میکند و آن دو نقیض یکدیگرند پس اگر این دو، ذات زید بودند باید زید خودش نقیض خودش باشد و این بدیهی البطلان است در نزد صاحبان شعور، پس مسئله وحدت وجود در همه جا باطل است اینکه در باره مؤمنین است.

و اما کفار که نعوذ بالله خداوند لعنت کند ظاهر و باطن و وجود و ماهیت ایشان را چنان که کرده و ایشان به جمیع مراتب مخلدند در آتش جهنم. خداوند حفظ کند که انسان به این دردهای بی درمان گرفتار نشود و به این تأویل های باطل اعتقاد نکند اگر میخواهید گمراه نشوید دست تمسک را از دامن ائمه طاهرین در ظاهر و باطن و در اعتقاد و اعمال مکشید.

و اما جواب از اینکه آیا صاحب این اعتقاد مؤمن است یا نه؟ پس عرض میکنم که اگر به واسطه رجوع کردن به بعضی از احادیث و آیات متشابهه بر صاحب این اعتقاد امری مشتبّه شده صاحب این اعتقاد کافر نیست و اشتباه در میان جماعتی که معصوم نیستند مقسوم است و اگر بعد از بیان

کردن از برای او و دلیل و برهان اقامه کردن و فهمیدن او باز لجاج کرده
و انکار حق میکند کافر می شود. اعاذنا الله تعالى من جميع المهالك
المردية بحق محمد وآله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين .
تمام شد در روز سه شنبه اول ماه صفر المظفر سنه ۱۲۸۷ حامداً مصلياً
مستغفراً.